

اشعار آقای علی تنها

مقدمه

طواف خانهء امن خدا کرد
اگر چه نام حج، حج و داع است
به صف استاده هنگام مناسک
به غیر از مدح او چیزی نگویند
ویا عالم طفیل پیر بط—حاست؟
سمک تسبیح گوی از صوت احمد
که راه خانه اش از خانه گیرد؟
همین، فرمان رب العالمین است
به همراهان بگو از پیر و از شاب
بسوی خانه برگردیم خوشنود
پذیرفتی سر خوانت چو مهمان
سهیم و هر زمان زیر لوایت
سفر از بیت رب آغاز گردید
سواران از شتر زیر جهازش
بسی خسته ز راه خویش بودند
به همراهش علی و شاه بطحا
منم خاک ره جانانه زین دشت
نه صحرا، آسمان باشد مرا جای
چه من بر تیر مژگانش نشانم
گرفته مهر عالم از علی، روی

پیمبر حج آخر را ادا کرد
طواف کعبه زاوی انقطاع است
پیمبر در حرم خیل ملای—ک
همه در حیرت از اخلاص اویند
خدایا این محمد کیست؟ از ماست؟
فلک در گردش از هر شوط احمد
مگر او از حرم س—یری پذیرد؟
ولی معنای عبدالله همین است
که برگرد از دیار رب الارباب
از این وادی همه در روز موعود
خدایا شاکرت هستیم از جان
اگر چه کایناتند از عطایت
درای کاروان دم—از گردید
بیابان بود و گرمای حجازش
تنی چند از پیمبر پیشش بودند
خوشا آن کاروانی کو به صحرا
به هر گامی ببالد ریگ این دشت
علی بر فرق من چون می نهد پای
بدم ذره، علی کرد آسمانم
تو گویی چشم دل بیند در آنسوی

نبی بسم آله و حیدر چو آیه است
در آن وادی خشک و بی علفزار
نه برکه، زمزم اهل ولایت
غدیر است او، نه آبشخور به هر دام
سقاییت میکند، نی تشنه آب
مسیر کاروان سویش فتاده
ولسی در بین ره جبریل صادق
خدایت گفته کاین امر اله است
گرت نبود به سر آهنگ ابراز
چوپیغمبر چنین وحیش شد از حق
سپس فرمان اتراکش رساندند
وگر کس پیشتر از قافله بود
هزاران زائر بیت خداوند
در این وادی سوزان، خاک بی در
سپس از امر آن میر حجازی
برفت آئینه رب بر فرازش
ستایش لایق پروردگاریست
اگر چه هیچ همتایی ندارد
سلاطین این چنین شوکت ندارند
به هر چیزی که آن پنهان و پیداست
به مجـد و عزتش نبود نهایت
هم او اول هم او آخر بودهان
بساط عرش و فرش است از عطایش
به ذات پاک او کس ره ندارد
خلایق در برش حقّی ندارند

علی خورشید او، کی جای سایه است؟
به ناگه برکه ای آمد پدیدار
نه زمزم، کوثر شاه امامت
فلک، سیراب از او ز آغاز و انجام
شفاعت میکند از پیر و از شاب
از این رو تاج عزّت سر نهاده
سه بار آمد که ای سلطان ناطق
تو ابلاغش کن و جان در پناه است
رسالت را نکردی هیچ احراز
سرپاشد خضوع آن عبد مطلق
تمام حاجیان آنجا بماندند
رسول الله بخواندش سوی خود زود
نشان دیدگان سوی که آرند؟
چرا شد کاسهء صبر نبی پر؟×
بنا شد منبر از چندین جهازی
چنین گفتا ز سوز و از گدازش:
که کس در اوج وحدت مثل او نیست
ولی با بندگان در دل بر آرد
در ارکان جهان هیبت ندارند
خدای لامکان، آگاه و داناست
ستایش بهرش از آغاز و غایت
"تصیر الامر" سویش گفته قران
بود سگان این کشتی به رایش
ملک با روح بر او سجده آرد
ز خوان لطف او بس ریزه خوارند

زرافت داده بر هر دیده، دیده
کریم است و حلیم است و شکیباست
خلایق را به نعمت منّتی هست
ببود آگه زاسرارنهانی
تمام هستی ذرات از او
ببود نیروی او برتر زافهام
پدید آرد هر آن خلقی که خواهد
ابد در پیش او آید بیایان
بجز ذات خدایی خالقی نیست
ببیند او هر آن چشمی که خواهد
بود از باطن هر بند آگاه
کسی نگرفت با دیدن سراغی
شهادت می‌دهم الله نام است
فروغ نور او تا بی نهایت
مقدر بی شریک، امرالهیست
به وقت آفریدن، روز اول
بیاورد آنچه آورده است بی رنج
خدایی کاو ندارد هیچ، همتا
عدالت مر خدایی را بزبید
شهادت می‌دهم کاو نامش الله
به پیش قدرتش هر قادری رام
بودشاهنشه هستی و افلاک
عنان ماه و خورشید است دستش
به گردش از پی هم روز و هر شب
شکسته کشتی هر ظالم دون

ولی کس هاله ای از او ندیده
عطا و رحمتش در خلق، بریاست
جزای خیر و شر را مهلتی هست
نباشد پرده بر دیدش زمانی
وجود جمله موجودات از او
به مثلش کس نیاورده در اوهام
زتاریکی مطلق نور آرد
عدالت بر سر خوانش چو مهمان
بدین عزت، عزیز قادری نیست
بدیدارش رود لیکن نشاید
زدانایی نهد هر گام در راه
مگر او در طریقت زد چراغی
همان کاو شهره در پاکی به عام است
ملک در وقت امرش بی دخالت
وجود و بود، با اذن خدائست
نه سرمشقی ورا بوده مخول
جهان قبل از وجودش خاک بی گنج
هم او صنعش بود زیبا و بر جا
که مرجع باشدوهم زاو بخیزد
فروتن پیش فخرش صاحب جاه
به پیش عزتش هر سرکش آرام
به گردش هر فلک زان ایزد پاک
که هر یک را اجل آرد به وقتش
به روی پرده آید زامر این رب
شیاطین را کشد در خاک و در خون

ندارد کس ورا ناسازگاری
هم او فرد است و هم عاری بد از غیر
ورا همتا وهمسنگی نبوده است
دهد انجام، هر کاری که باید
هر آن خلقی که باشد ریزه خوارش
حیات و مرگ در فرمان او بینند
گهی خندان گهی گریان گهی دور
تمامی بسته کن، هم یکونش
عطا از او بود هم برد باری
بود مهر کرم رخشان به دستش
عیان کرد آفتاب عالم افروز
نباشد خالقی جز او که هر آن
به در گاهش دعا گردد اجابت
ز حکمت هر نفس را بر شمارد
نباشد مشککش تا گردد آسان
هر آنکس کرده بر در پا فشاری
خدا حامی وهم حافظ به نیکان
برای مومنین صاحب اراده است
خداوندی که در هر حالت و فکر
از این روی آورم بر در گهش شکر
بودایمان من بر اولیا اش
اطاعت ز امر او برگردن من
اسیرم من به دام حکم رحمان
نباشد در امان از مکر او کس
به درگاه الهی چو عبدم

نه انبازو شبیهش در دیاری
نه زاده است ونه زاییده شد از غیر
کرامت از ازل او را ستوده است
دهد حکم، آنچه راعزمش بشاید
بود در نزد او علم و شمارش
چه محتاج و چه سیر از خوان اویند
گهی نزدیک و گه تاریک و گه نور
هم او آگه ز اسرار درونش
ستایش لایق آن ذات باری
تمام قدرت امکان به دستش
شب آورد از پس خورشید، هر روز
عزیز است و هم آمرزد گناهان
ببارد ابر احسانش زیادت
ز قدرت بر درش جن، سجده آرد
نیازارد ورا فریاد نالان
جوابش را زرافت داده باری
مصاحب باشد او با رستگاران
به فرمانش ملک، از پا فتاده است
سزاوار پرستش باشد و ذکر
به رنج و راحت و شادی وهم ذکر
به پیغام آوران، هم اوصیا اش
سرور از اشتیاقش در تن من
هر اسم از جزا، شوقم به یزدان
نبیند رنگ بی عدلی از او پس
کم بر طاعت از وحیش ببندم

بـاد ا ت ا ر س د ب ر ک س ع ق ا ب ش
خدا، معبود و من هم در اطاعت
که گـر بـر هـمـر هـا ن ن ا گ ف ت ه بـود م
تـو گ ف تـی گـو یـم ا ی ن س ا ن م د ح ح ی د ر
تـو ض ا م ن گ ش تـی ا ز ا س ی ب م ر د م
پس از آن آمد این وحی الهی
ا ل ا ی ی غ م ب ر م ل ب ب ا ز م ی ک ن
ه م ا ن ا م ر ی ک ه د ا ر د بـو ی ح ی د ر
ا گ ر گ ف تـی ر س ا ل ت ا ز تـو م ق بـو ل
ا ل ا ی قـوم ا ز ح ج ب ا ز گ ش تـه
م ن ا ن د ر د عـو تـش ک ا ه ل ن بـود م
ر س ا ن د ه ح ق ز سـو ی خـود س ل ا م م
ب د ا ن ی د ا ی س ی ا ه ا ن، ا ی س پ ی د ا ن
ع ل ی ب ا ش د و ص ی، ه م ج ا ن ش ی ن م
بـود ش ا ن ع ل ی ا ز ش ا ن م ن چـون؟
بـو ت ک ی خـدا د ا د ه ع ل ی ر ا؟
خـد ا ی م ا ی ن چـن ی ن ن ا ز ل ن مـود ه
ب ج ز ی ی غ م ب ر و ر ب، خ ا ش ع ی ن ر ا
ه م ا ن ا ن ی ک ه د ر ح ا ل ر کـوع نـد
ه ر ا ی ن ه ع ل ی م ق صـود ا ی ه ا س ت
س پ س گ ف ت م چ ن ی ن ب ر ج ب ر ئ ی ل ش
ک ه م ن ز ا ی ن ا م ر ا و س ر ب ا ز د ا ر م
ن گ ر ی ا ر ب ف ز و ن ت ر گ ش تـه د ش م ن
ه م ا ن ا ن ی ک ه ح ق د ر و ص فـش ا ن گ ف ت
ه م ا ن قـوم ی ک ه م ن ا ز ر د ه ز ا ن م

ف ل ک د ر ل ر ز ه ا ی د ا ز ع ت ا ب ش
ه م ا و ف ر م ا ن د ه د ب ر ا ی ن ر س a ل ت
ه م ی د س ت ا ز ر S a l t ش س ت ه بـود م
خـود ت د ا د ی ا م ا ن م ز ا ق ت و ش ر
تـو گ ف تـی ب ی ن ا ی ش ا ن: " ی ا ن ب ی ق م "
ک ه ش د ا غ ا ز ب a ن ا م خ د ا ی ی
تـو ا م ر خ a ل ق ت ا ب ر a ز م ی ک ن
ز ب ه ر ج a ن ش ی ن ی پ ی م ب ر
م صـون ت د a ر م ا ز ا ی ن قـوم م ع لـول
چ ن ی ن خـوان ی د ر ع a ل م س a ز گ ش تـه
ب ه ف ه م ع ل تـش ج a ه ل ن بـود م
ر S a n ی ی غ م ب ر a، ا ی ن S a n ک l a m م
ع ل ی D ر ج a ن ش ی ن ی، م ر D م ی D a n
ن ش ی ن D ب ع D م ن ه ر ج a ن ش ی ن م
ب ه S a n ن س ب ت مـوس ی و ه a ر و ن
ج ز a و ل a ی ق ک ه D a n S ت ه و ل ی ر a؟
و ل a ی غ ی ر a و B a T l N مـود ه
م ص ل ی ن R a B گ ف ت و R a ک ع ی ن R a
ز ک a ت ی D a د ه و پ S D ر S جـود ن D
D ر ا ی ن ا ی ی ن ه a و M S هـود a ی ه a S T
ب ه ح ق B ر گـو S l a m و گـو D ل ی ل ش
ه R a S a z Q l T S ر B a z D a R M
ب ه ن ی ر n گ و ب ه M ک R و ط ع n ه B ر M ن
ز B a n گـو ی D ک l a م ی R a ک ه D l R f T ×
B ی ی ن D ن D ا ذ n گـو ی ن D N a m م

در این ره ای خدا جرمم چه باشد
ولی گفתי تو در وصف چنین قوم
بیمبر گوش باشد، زود باور
ولی "خیر لکم" ای قوم جاهل
اگر خواهیم همی نامردمان را
که تا رسوا شوند اندر خلائق
خدایم گفته مسرورش نمایم
مرا دستور ابلاغ اینچنین داد
همان وحیی که در حق علی شد
اگر نا گفته بودم ای خلائق
چون این امرش به دلها میرسانم
شما نیز ای گروه مردمانم
هر آئینه علی مقصود آیه است
بود واجب اطاعت ز امر حیدر
به هر یکتا پرستی در زمین است
به هر قوم از سیاهان و سپیدان
به آنانی که در شهرند و صحرا
الا یا معشر الناس این علی را
ه دستورش بود نافذ به دلها
هر آنکس تابع امر علی بود
همانا من کنون که اینجا ستادم
بدانید آخرین بارم بود هان
به فرمان الهی سرگـذارید
پس از آن خالق و معبود اولی
خدایم گفته بعد از من ولی را

جدا از مهر حیدر مه که باشد؟
بیازاردن بی و گوید این قوم:
بگو آری، چنینم گفته داور
چو او موعمن بود بر حق و عادل
بگویم آیت و هم نامشان را
ولیکن صبر من بر خشم، فایق
به تبلیغ علی شادش نمایم ×
که بر گویم چنین امرش به فریاد
بدان نور حقیقت منجلی شد
رسالت کی مرا می بود لایق؟
خدا حافظ بود بر جسم و جانم
بدانید آنچه را زاین آیه دانم
امام است وهم او صاحب اراده است
به مردم جمله، انصار و مهاجر
به کوچک یا بزرگش امر، این است
عرب یا که عجم باشد به دوران
مداوم تابعند از امر مولا ×
به امر و قول و فعل آرید اولی
مخالف با علی ملعون و ادنی
خدا آمرزد او را روز موعود
شما را آگهی ز امرش بدادم
که بر گویم شما را از دل و جان
که اودیدش بود ما فوق هر دید
منم بر جمله اشیا، مولا
امامت هم ولایت مر علی را

پس از آئینه ذات پیمبر
زایشان جمله اشیا تا قیامت
حلال و هم حرام اندر دو عالم
خدایم گفته اندر قول قران
کنون دادم من علم اولین را
الا ای مردوزن از درگه او
خدا را از علی رو بر ندارید
علی هر ناحقی مقهور سازد
اگر چه سوی حق آورده خواهش
علی روشنگر راه خداوند
خدا هر دانشی بر او بداده
علی مرد نخستین در یقینش
در ایمان کس بدین باور ندیدم
علی همراه پیغمبر به هر جا
علی اول مصلی بهر ایزد
من او را گفته ام هستی تو جانم
علی با جان و دل امرم پذیرفت
الا یا معشر الناس این علی را
شما هم بر ترش دانیدو مهتر
از آن رو که آن خدای حی سبحان
نیامرزد خدا هر منکری لیک
به هر کس کو سر نا ساز دارد
بترسید از گمانهای مخالف
در آن هیزم ز خیل مردمان است
قسم بر ذات حق مقصود خالق

به نسلش هم امامت داده داور
یکایک مورد لطف و عنایت
به اذنم باشد و اذن خدایم
حلال این است و حرمت هم بدینسان
به ابن عم خود هم آخرین را
به درگاه دگر چون آوری رو؟
ورا از جان خود برتر بدانید
شما را از پلیدی دور سازد
نیارد در ادای حکم، کاهش
همان که او نامش اندر آیه آرند
کلامش را کلام الله بخوانده
به ایمان بر خدا و مرسلینش
چو او بهر نبی یاور ندیدم
علی اندر پرستش هست، برجا
پرستش کرده حق همراه احمد
شب هجرت بیارامی به جایم
هراسان ناشدو درجای من خفت
فضیلت داده چون باریتعالی
پذیریدش امام و میرو سرور
خطابش کرده ای مولا به هر جان
ز استغفار ما پستی شود، نیک
خدا ابواب دوزخ باز دارد
که حق بردوزخش نیکو است واقف
پذیرایی به سنگ از میزبان است
زارسال رسل از نیک و صادق

ظهورم بوده است و شوروحالی
هر آنکس که او ندارد باور من
اگر کس دردش تردید دارد
وگر در سینه شگی بر امامی است
سزای منکر ما هم به دوران
الا اینک خدای از روی احسان
همی بر خلق خود اولاست الله
ستایش گویمش از جان و از تن
الا تا آن زمان که خلقتی هست
کجا برتر از او یابید مردم
ببارد ابر خشم این خداوند
همانا جبرئیل از سوی داور
هر آنکس با علی بستیزد از کین
بود لایق به خشم و نفرت حق
مبادا روی از حیدر بگیرید
مبادا گامتان از حق بلغزد

الا مردم علی همسایهء اوست
خدا گویدز قول حاربینش
علی بد هم جوار خالق خود
تفکر در کلام الله نمایید
نظر بر محکمت آن نموده
به تفسیرش برانسان راه، بستم
بگویم بر شما "من کنت مولاه"
علی، ابن ابی طالب بود دان

منم اینک چو علت بر تمامی
به من کافر بود نی یاور من
به شک دررسول امید دارد
بر اهل البیت من شگش تمامی است
نباشد جز عذاب و آتش جان
به من منت نهادو کردم انسان
"به یکتایی قسم یکتاست" الله
به هر حال وزمان که اومقصدمن
ویا روزی رسد هر شب به هر دست
شما نیزافضلش دانید، مردم
بر آنان که این سخن رایاوه دانند
بگفته این سخن را بر پیمبر
وگر مولا مپندارد به تمکین
شود بر دوزخ جاوید، ملحق
بپرهیزید و از آتش گریزید
چو او حاکم بود غیری نیرزد

که جنب الله به قرآن سایهء اوست
صدافسوس و فغان ازضعف دینش
چرا در حق او اینسان ستم شد؟
که تا اعماق آنرا در بیابید
تشابه را زچشمان می زدوده
مگر آنکس که دستش روی دستم
علی مولا بود از گفت الله
برادر، هم وصی هم جانشین هان

ولایش حکم ربّ العالمین بود
همانا این علی و نسل حیدر
بدان قرآن کلام نور داور
کند سازش دو ثقل از بهر هم هان
جداز هم مگردد تا به کوثر
بدانید این دو ثقلم چون بگویند
بدانید آنچه من ابلاغ کردم
من از سوی خدا گفتم خلائق
مبادا این لقب بر کس برانید
سپس پرسیدازان قوم حیران
یکایک پاسخ آوردند ایزد
بگفتا پس نبی بر آن خلائق:
بگفتم تا که بر گویم جهانی
هرآنکس را منم مولا و سرور
همین حیدر که اکنون بر فراز است
بگفت آنکه پیمبر که ای خلائق:
علی باشد وصی، همراز احمد
علی آن جانشین دولت من
علی خواندشمارا سوی معبود
بوداعمال او شوقاً الی الله
دلش از مهر حق آکنده باشد
علی خصم خدا را باز دارد
علی فرمانروای شهرایمان
به امر حق، هلاک ناکثین است
خدا فرموده در قرآن بی چون:

که من گفتم بدینجا بر شما زود
پس از من یادگاری ثقل اصغر
بود آیت، شما را ثقل اکبر
ز هریک خواهی اخبار دگردان
همان روزی که نزدم آیدوبر
امانتدار حق، حاکم زاویند
همان را حق تعالی داد امرم
علی، تنها بود مولای لایق
بجزبر ابن بو طالب بخوانید
چه کس اولی بود بر نفستان هان؟
پس از اوایی، تو ای مقصود سرمد
الا ای مردمان، جبریل صادق
شود آگه از این سر نهانی
پس از من حیدر است آن میروم بهتر
زشوقش هر دلی در سوز و ساز است
برادر مر مرا جز او که لایق؟
نگهبان باشد او بر راز احمد
به تفسیر کتاب و امت من
بدان امری که حق زان هست خشنود
ستیزد آنکه را دشمن در این راه
بود حامی به هر کس بنده باشد
به دشمن خشم خود ابراز دارد
هدایتگر بر اهل دین و قران
شرر، بر قاسطین و مارقین است
نخواهد شد فرامینم دگرگون

به امرت این دعا خوانم، الهی
تویاری کن هر آنکس حامی اوست
سزای دشمن او خشم خود نه
اگر ناباورش روی زمین است
خدایا گفته ای پیغمبرت را
الا دین شما "الیوم اکملت"
پسندیدم که اسلامم بیارید
اگر دینی به غیر از این بخوانید
خدا تکمیل دین با حیدرش کرد
اگر اعمال کس نزد اله است
عمل، بی مهر او بیهوده باشد
نه کمتر آتش قهر الهیست
علی بهر نبی یاورترین است
رضایت را نباشد آیه ای کان
علی را ربّ و من، باشیم خشنود
علی سر حلقهء آن مومنان است
به قرآن گر بخواندی هل اتی را
بدان در حقّ حیدر گشته نازل
خدا خوانده علی را یاور دین
بود پرهیزکار و پاک و طاهر
اگر من برترین پیغمبر استم
بود فرزند، نسل هر پیمبر
بدانید آدم ار مطرود گردید
دلیلش بود، رشکش، مکر شیطان
علی را اگر حسدورزید آه است

خداوندا، تو خود بر این گواهی
محبتش بدار از مرحمت دوست
جزای دوستانش رحم خود نه
زمهرت دورو بر خشمت قرین است
به وقت نصب حیدر، امتت را
تمام نعمتم بر قوم، "اتممت"
که در درگاه حق مقبول آید
به عقبی سخت، در رنج و زیانید
مکان منکر او دوزخش کرد
بدون مهر حیدر، خود تباه است
عدو در آتشی پاینده باشد
نه فرصت بهر اصلاح تباهی ست
زاوار و قرینتر ز اهل دین است
به حقّ حیدر آورده است، سبحان
به قرآن، «امنوا»، اوراست، مقصود
کلام مدح حق بر او نشان است
دخول جنّت آل عبا را
هر آنکس غیر او گوید چه کاهل
مدافع بر در پیغمبر دین
هم او هادی و مهدی، نور ظاهر
وصیم برترین، اولاد او هم
و فرزندان من از نسل حیدر
ز جنّات نعیم و کوی جاوید
مبادا کس برد رشک علی، هان
تمام نامهء خیرش تباه است

تنزل، حضرت آدم، سما را
اگر چه صفوه الله است آدم
خلائق، حال خود را نیک، یابید
ستیغ عزت اندر کوی ما پست
فلاح و رستگاری سائل او
"ولا یومن به" جز مخلصانش
زمان را خورده سوگند این خداوند
ولی انسان کامل جز علی نیست
منم اکنون که خوانم بر تو سوگند
مرا تکلیف، جز ابلاغ، نبود
نمیرید ای گروه نیک فرجام
به رب واحمد و نوری که در اوست
بود "اصحاب سبت" از قول قرآن
خدا باشد گواه این گمانم
ولیکن امر حق در پرده پوشی است
هم اکنون این محک بر دل گذارید
اگر مهرش به دلها رونهاده
وگر خشم از علی دارید در دل
خدا از نور خود، جانم سرشته
پس از حیدر به نسلش تا به قائم
خدا حجت کند کامل بر این خلق
مقصر، هم معاند، هم مخالف
الا ای قوم، من هستم رسولش
اگر من مرده باشم یا که مقتول
اگر کس بعد من در قهقرا رفت

سبب بودش خطایی مر خدا را
ولی رشکش چنین پاسخ بدادم
مبادا دشمن حق را بتابید
تو از دامان ما کوتاه مکن دست
موالی با علی شد قابل او
به قران سورهء والعصر جانش
که انسان درزیان است و به صد بند
سیاهی جز به نورش منجلی نیست
پیامت را رسانیدم، خداوند
به تقوای الهی توشه باید×
مگر باعزت و حرمت به اسلام
اگر مومن نباشد بر من و دوست
بود ملعون، زسوی حی رحمان
که گر خواهم عدو با نام خوانم
مرا حکم خدایی در خموشی است
به حب، یا بغض حیدر، حکم آرید
خدا خوان کرم بر او گشاده
تمام زندگی را خفته در گل
پس از من در علی، این نور، هشته
ستاند حق خود از دست ظالم
به اهل البیت من تا آخرین خلق
چه ظالم او، چه خائن، جمله آسف
ز بعد آن رسولانی که بودش
دوباره جاهلیت هست، مقبول؟
ز جرمش کی غباری بر خدا رفت؟

دهم پاداش و نعمت من فراوان
علی و آل او راضی بدارید
خدا هر بنده اش را کرده دعوت
ثواب هر عمل بر باد دادید
که آتش شعله ور، در دل نماید
سزای ناسپاس از او همین است
شما را سوی آتش می کشانند
ندارد یاورو ما، در برائت
ز خشم حق به دوزخ اندر اشباع
مبادا کس ز ما زان دسته باشند
نهم در بینتان هم من وراثت
وصایت، هم خلافت هم امامت
به حاضر هم به غایب روی دارم
تمام خلق عالم دیده گردد»
کند با من به این پیغام پیوند
شهنشاهی شود جای علی، نصب
بر او خشم من و قهر الهیست
بلا شک شعلهء آتش بگیرد
به محشر وانهد، در دوزخ آید
که پاکی را ز ناپاکی جدا کرد
که خلقش را ز غیب آگه نموده
که گردد قبل رستاخیز تخریب
دهد بر دست مهدی ملک آنرا
که ننگ خلف وعده نیست بر حق
هلاک درگه الله گشتند

خدایم گفته در حق صبوران
اگر بر دین حقم استوارید
ز اسلام شما من را چه منت؟
اگر بر من همی منت گذارید
خدا هم خشم خود شامل نماید
خدا همواره ما را در کمین است
پس از من - در تباهی - رهبرانند
بدانید این گروه اندر قیامت
بر او انصار و اتباع و هم اشباع
به اصحاب صحیفه شهره باشند
هم اینک جانشینی را امانت
به نسلم داده ام من تا قیامت
کنون تبلیغ امر حق نمایم
بر آنکه زاده یا زاییده گردد
به هر نسلی پدر در گوش فرزند
الا این منصب از بعدم شود غصب
نه شاهنشده، که شاهنشده نمایی است
بر آنکس بیعتش را هم پذیرد
خدا هر کس و را یاری نماید
نه او هر بنده را بر خود رها کرد
مشیت مر خدا را این نبوده
نباشد سرزمینی زاهل تکذیب
سپس از امر آن باری تعالی
سفارشهای حق گردد محقق
اگر پیشینیان گمراه گشتند

هم او ویرانگر آیندگان است
هلاک اولین و آخرین را
همین باشد سزا مر مجرمان را
خدا من را به امرونهیش آگاه
شما نیز امر او را گوش دارید
مبادا راه دیگر برگزینید
صراط مستقیمی که به قرآن
پس از من این صراط حیدر بود تا
پیمبر بعد از این با نام الله
همان حمدی که در این سوره خواناست
امامان اولیای عرش سبحان
همانا حزب غالب حزب اویند
که از بهر ظالمت مردمان را
خوشا احوال هر کس را خدا گفت
براند هم برادر هم پدر را
خدا بوده به دل حکاک ایمان
به صحت هم سلامت گام دارند
اگر درد دل کسی شگی به ما داشت
اگر بذر محبت در دلت بود
ملایک میزبانان در بهشتند
خطاب "طبتم" آید از ملایک
بهشت، ارزانی یاران یار است
جهنم، خانه دشمن به آتش
خدا فرموده در حق عدویش
نگهبانی ز دوزخ پرسش آورد

همانانی که کفر اندر بیان است
خدا گفته است در قرآن همین را
گرفتار آورم ناباوران را
بکردو من علی آگه زاین راه
ولایت را علم بر دوش دارید
مبادا دست از حیدر بچینید
بباید پیروی کرد این منم هان
زنسلش بر حق این راه آید احیا
قرائت کرده اند: الحمد لله ×
به شان و رتبه ما آل طهاست
ندارد ترس و حزنی ره بر ایشان
محارب با ورا شیطان بگویند
دهند اخبار بیهوده نهان را
ولای غیر ما را از دلش، رفت
اگر ننگ آمد از داور، پسر را
به توصیفش چنین گفته به قرآن
اگر مومن به دینم، نام دارند
نه دست یاری اندر دین، بر افراشت
هوای یاری ما در سرت بود
ورودت با سلامت می نوشتند
نباشد کس در این جنات، هالک
که رزق حق بر آنان بی شمار است
به گوش آید صدا: "افروز آتش"
به دوزخ میکند نفرین هوویش
مگر منذر خدا بر تو نیاورد؟

جواب آید: بلی، لیکن ز حسرت
دروغ انگاشتیم آیات رب را
خدا فرموده پس: "سحقاً" لاصحاب
ولی یاران ما، هم در نهانی
"لهم اجر کبیر" از حق تعالی است
چه بسیار است از این ره تابه آن راه
سر جنگ ار کسی با ما بدارد
وگر با ما بنای دوستی داشت
منم منذر، علی، هادی، دینم
منم پیغمبر و حیدر و وصیم
امامان بعد من از صلب اویند
همانا مهدی از ما اهل بیت است
بگیرد انتقام از ظالمین او
مسلط بر تمام مشرکین است
به دین حق بود او یار و یاور
نصیب هر کس از احسان و نیکیش
بود نیکو وهم مختار یکتاست
کلامش چون کلام خالق اوست
رشید است و سدید است ای خلائق
خبر، پیشینیان دادند از او
نباشد حق مگر در نزد مهدی
ببندیدش زروی مهر، عهدی
ولی الله مطلق در زمین اوست
پیام ربم این بود و رساندم
شما نیز ای خلائق بعد گفتار

زبانها بسته شد هنگام بیعت
ز وحی و اولیا، مرآت رب را
مگر آتش زداید پرده از خواب
ز حق خائف بوند هم در عیانی
امید مغفرت، روز مبادا ست
ز آتش اندرون تا اجر الله
خدا نفرین خود بر پا بدارد
خدا بستود و درد دل مهر خود کاشت
منم ترسانگر او باشد بشیرم
رسول الله منم، صفدر و وصیم
ولی من را پدر، بر حق بگویند
هم او قائم، هم او ار سرنوشت است
بود او فاتح هر برج و بارو
هم او خون خواه جانبازان دین است
ز بحر ژرف حق پیمانہ اش سر
به قدر ارزش است ای خیر اندیش
ز علم، ارث و زفهم، ادراک، اوراست
به پا دارد نشان از حضرت دوست
عنان عالمی بر او که لایق
بود باقی و حجت بعد او کو؟
بود نوری اگر، در نزد مهدی
هواداری نیرزد جز به مهدی
امین سر رب العالمین اوست
علی را بعد خود زاین رو نشاندم
یکایک نزد ما آید پدیدار

پس از من دست بیعت ده ولیم
علی پیوند خود را با نبی بست
نیابت داده من را حقتعالی
خدا فرموده هر کس با شما بست
بدان پیغمبرم: دستم زهر پست
اگر عهدش کسی بشکست، در دام
خدایا عفو و رحمت بر کسی آر
ز آداب و رسوم حق سبحان
طواف حضرت حق از صفا کن
به درگاهش رود هر کس به هر شب
بود بی بهره و محتاج هر بیت
اگر در موقوفات حج بماندی
پس از آن نامه ات پاک است و بی عار
الا بر حاجیان، خود، یاورم من
تباهی، کارنیکان، نیست آری
اگر در بیت رب آید سویش
نه کعبه، بلکه هر مشهد که رفتید
نماز و هم زکات ارکان دین است
علی، جان رسول و جان دینم
پس از من بر خدا، حیدر امین است
علی و نسل او هستند کامل
حلال و هم حرام حق فزون است
از این روی ای گروه آید دستی
پذیرید آنچه را در حق حیدر
امامت دارد از نسلش وراثت

به اقرار امامت بر علیم
نبی را بیعت عرش آفرین است
بگیرم عهد بر حیدر شما را
همی پیمان، یقین او با خدا بست
بود بالاتر و ما فوق هر دست
اسیر است و خلائق، دیده بر دام
که بر پیمان خود ماند وفا دار
همی حج است و عمره از دل و جان
به کوه مروه رو، عهدش وفا کن
شود مستغنی و مسرور از رب
هر آنکس روی خود گرداند در بیت
ردای معصیت از جان براندی
برم، اعمال خود بار دگر آر
ز جان و مالشان خود آورم من
بر آنان رحمت حق هست جاری
به دین و علم ژرف آید رویش
به توبه، دست خود از عیب شستید
حساب کاهلش با جان دین است
میین بر شما، هم حاربینم
هم او عهدش به ما، قبل از جنین است
هم آنان مثل من، حلال مشکل
از این وقت و مکان حدش برون است
برای بیعتم با رب هستی
بگفتم بر شما تا روز محشر
بود فرزند او مهدی نهایت

لوای دین به دستش تا به انجام
منم مرشد، شمارا ز آتش دون
شوید از این سه حکم الله، مشعوف
ز منکر وار هید و پس بدانید
که این امر است و فرمان خداوند
یقین، بعد از علی اولاد حیدر
همین گفتار حق اندر کتاب است
نبی هم گفته از بهر هدایت
خدا از لرزه ای بس هول انگیز
مشو غافل ز مرگ و از قیامت
هما نا بندگان در روز محشر
سزای نیک هر کس جنت اوست
هر آنکس آورد بیعت به پیشم
بدین انبوه، بیعت هست، مشکل
مبا دا این علی از خود برانید
به میزان آن کسی خیر اندر آرد
سپس از امر پیغمبر، خلائق
هما نا ما شنیدیم و مطیعیم
همی عهد و لا از نای بستیم
ز جان و دل قبول اولیا یت
بر این پیمان بما نیم و بمیریم
نباشد منکرش در ما و شکاک
محبت جز علی، کس را روا نیست
پیغمبر، عهد خود از ما گرفتی
به روح و دستمان لیبک گفتیم

رساند این رسالت را به انجام
مبادا حکم رب گردد دگرگون
نماز و هم زکات و امر معروف
خلائق را سوی حیدر بخوانید
جدا از ما ندارد سود، یک پند
امام و مقتدا بر خلق داور
که قصد حیدر و من در کتاب است
روید اندر بر قرآن و عترت
بترسا نیده مردان و زنان نیز
بترس از سختی قبر و عقابت
به میزان عمل در نزد داور
نه جایش سوزد از روی خطا دوست
به جنات نعیم او را چو خویشم
به اقرار زبانش، عهد، کامل
به پیمان بر علی ثابت بمانید
که او ایمان به آل حیدر آرد
بگفتند این چنین بعد از دقایق
به امر آنکه گفتی سر به زیریم
به پیمان، محکم و بس پای بستیم
بکردیم و زبان هم در حمایت
همین راه، آخرت از سر بگیریم
محبت را به دل بودی تو حکاک
به شانش غیر فرزندان مگر کیست؟
حجب، از قلب و جان و دل برفتی
وگر نه با زبان لیبک گفتیم

از این پیمان خود، ما سر نیچیم
رسانیم این پیمان را به ایشان
پیمبر گفت: ای مردم چه گوید؟
خدا آگه ز اسرار دل ماست
هر آنکس کاوهدایت را پذیرفت
وگر کس راه ذلت برگزیند
شما گر در پی عهد خدائید
نبا شد دست کس بالاتر از او
هم اینک بیعتی بایست، بستن
پس از من با امیرالمومنین دست
هر آن مستی که از جام غدیر است
پس از حیدر، حسن مولا است بی شک
پس از او عالمی در شوروشین است
امامت بعد از او در نسل آید
یکایک آیتی از حضرت دوست
تباهی حيله گررا می سزد هان
اگر پیمان شکستی خود غریمی
خلایق، آنچه را گفتم در اینجا
سلام حضرت مولا چنین گوی
بخوانید آنگه از جان و دل خود
خدا: آمرزشت خواهیم و دانیم
خدایا: شاکرت هستیم و ممنون
الا مردم، فضیلت‌های حیدر
نه آنست آنچه من گفتم در این روز
همانا رستگاری بهر آنی است

خدا را زین سبب، قهرش نبینیم
به نزدیکان و دور، اقوام و خویشان
که حق آگه از آنچه می شنودید
به قصد مردمان، نا گفته دانا ست
خدا در حق او "خیرله" اش گفت
به غیر از نفس خود خسران نبیند
به بیعت با نبی پس رو نماید
"یدالله فوق ایدیهم" بود هو
از این پس هرگز از آن ناگسستن
به رسم جانشینی داده هر مست
علی بر عرش و فرش رب امیر است
به عهد خویش بی همتاست بی شک
علم بر دوش فرزندش حسین است
پیاپی تا قیامت، وصل آید
که دنیا و هم عقبی جمله از اوست
"احب الله من اوفی" یقین دان
وگر ماندی، خدایا خود کریمی
به گوش غایبان گوید هر جا
فقط او را امیرالمومنین گوی
"سمعنا و اطعنا" که چنین بد
که جمله روزی آخر سویت آییم
که کامل کرده ای نعمت، هم اکنون
به پیش خالق والای حیدر
که هر جا گوشه ای از سر مرموز
که از رب و من و حیدر جدا نیست

نه از ما و نه از خوانی که گفتم
بود تسلیم حیدر، رستگاری
بگویند آنچه را حق زاو رضا شد
سزای مومنین آمرزش و جود
ستایش لایق پروردگاری است

نباشد گر جدا جانی که گفتم
سزای عهد او، جنات باری
نه کفر عالمی او را عزا شد
نه هر کس کز علی خشمش به دل بود
که جز او این جهان را مالکی نیست

والسلام



<http://www.khetabeGhadir.com>